

نیاز جامعه مدرن به دین؛ با تأکید بر حقوق و اخلاق

تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۱۸

تاریخ تأیید: ۸۷/۵/۲۸

امان الله فصیحی*

در نوشتار حاضر، تلاش شده تا نیاز جامعه مدرن به دین، اثبات و بطلان دیدگاه بی-نیازی بشر از دین، روشن گردد. این بحث از ابعاد وسیع و عمق فراوان برخوردار است و پرداختن به تمام آن در یک مقاله امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، تنها به بررسی نیاز جامعه مدرن در حوزه حقوق و اخلاق به دین پرداخته شده است. همان‌گونه که در جامعه سنتی، حقوق، مبتنی بر دین بوده، در جامعه مدرن نیز حقوق در وضع و حفاظت از خود، شدیداً نیازمند به دین است و علی‌رغم ادعا، عقلانیت، کافی نیست. اخلاق نیز به عنوان یکی از نیازهای اساسی جهان معاصر به دین نیازمند است. دین در عقلانیت و معنا بخشی به اصول اخلاقی، شناسایی برخی اصول اخلاقی و حمایت و پشتیبانی از آنها نقش مهمی را ایفا می‌نماید. تأثیرپذیری عقل عملی از امیال و خواست‌های انسان، روشن شدن پی-آمدهای مخرب سلطه عقلانیت ابزاری، مجهول بودن انسان و حیات اجتماعی او، نادیده انگاشتن اثرات مستقیم و غیرمستقیم دین در شکل دادن به ابعاد مثبت تمدن مدرن و نادیده انگاشتن حیات واقعی انسان و تقلیل زندگی به حیات مادی، برخی از دلایل است که ضعف عقلانیت مدرن را در سامان دادن زندگی انسان در عرصه‌های مختلف از جمله حقوق و اخلاق، احراز می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، حقوق، دین، عقلانیت، جامعه، مدرن، سنتی.

مسئله تحقیق

در ارتباط با ویژگی‌های جامعه مدرن، مطالب زیادی بیان شده است.^۱ از نظر پیروان روشنگری، مهم‌ترین خصوصیت جهان مدرن، عقلانیت و خردگرایی است. چنان که ماکس وبر، «عقلانیت» را مهم‌ترین ویژگی جامعه مدرن معرفی نموده است.^۲ عقلانیت مورد نظر وبر، عقلانیت ابزاری است؛ عقلانیتی که بی‌اعتمادی به سنت‌ها، بی‌اعتمادی نسبت به شرایع آسمانی در جامعه‌سازی، اعتقاد به خودبسندگی انسان، اعتقاد به خودبسندگی عقل و اعتقاد به نقش ابزاری عقل از مهم‌ترین خصوصیات آن شمرده می‌شود.^۳ از نظر وبر، عقلانیت خود بنیاد در سه عرصه «ساختار اجتماعی»، «اندیشه و خرد»، و «فرهنگ» تحقق می‌یابد و انسان را از امور دیگر مانند دین، بی‌نیاز می‌سازد.^۴ مسئله‌ای که در این ارتباط، مطرح می‌شود این است که از یک سو انتظار می‌رفت مطابق با اعتقاد پیروان روشنگری، دین باید حداقل از عرصه حیات اجتماعی کنار می‌رفت و از طرف دیگر پس از سلطه یک دوران طولانی عقلانیت، گرایش شدید به سمت دین در جامعه مدرن دیده می‌شود. برای مثال از نظر برگر، نادیده انگاشتن نقش دین در تحلیل مسائل جهان معاصر، خطای غیر قابل بخشش است.^۵ ویلم نیز سه جریان «الهیات آزادی بخش»، «جنبش‌های دینی جدید» و «بنیادگرایی» را جریان‌هایی معرفی می‌نماید که به نحو آگاهانه و ارادی به مقابله و ایستادگی در برابر جریانی برخاسته‌اند که تا پیش از این به مثابه فرایندی مطلوب، جهانی و اجتناب ناپذیر معرفی می‌شد.^۶ موریس باربیه، معتقد است رشد فزاینده احساسات دینی و جست‌جوی امری معنوی در میان جوانان، ربط وثیق دیانت و الگوهای سیاسی و رشد فزاینده امر دینی در مسائل سیاسی و اجتماعی در خارج از اروپا مهم‌ترین مسائلی‌اند که از رونق یافتن مجدد دین در زمان حاضر حکایت دارد؛ به علاوه، این دیدگاه مالرو که سده ۲۱ یا مذهبی است و یا وجود ندارد، یکی از مسائل مهم را در ارتباط با دین و مناسبات آن با سایر نهادهای اجتماعی مانند سیاست و امثال آن مطرح می‌نماید و این ادعا به عقیده باربیه در حال اثبات شدن است.^۷ به عقیده جولی اسکات، مهم‌ترین وظیفه جامعه شناسی دین، تلاش برای فهم پیشرفت دین در دنیای معاصر است؛ زیرا همان‌طور که ما به هزاره سوم وارد می‌شویم با توسعه و پیشرفت دین نیز روبه‌رو می‌شویم.^۸ در پی این تحول عظیم در تاریخ انسانی، این پرسش مطرح می‌شود که: آیا رونق یافتن مجدد دین در جوامع مدرن از ضعف و ناتوانی عقلانیت مدرن در سامان دادن زندگی انسان حکایت ندارد؟ پاسخ ما به این سؤال، مثبت است؛ یعنی رونق مجدد دین،



نشان ناتوانی عقلانیت مدرن است. حتی این مدعا نیز قابل طرح است که انسان و جوامع مدرن، بیش از گذشته به دین نیازمند است. اگرچه این مدعا در سطوح فردی و اجتماعی، قابل اثبات و پی‌گیری است، ولی در این نوشتار به بررسی آن در سطح اجتماعی، آن هم تنها در حوزه حقوق و اخلاق پرداخته می‌شود.

دین و حقوق

نهاد حقوق از جمله نهادهایی است که همواره در جوامع انسانی، حضور داشته است. کارکرد عمده این نهاد، تنظیم روابط متقابل کنشگران اجتماعی با یکدیگر است. در این نوشتار نخست به اجمال به رابطه دین و حقوق در جامعه سنتی، اشاره شده و سپس به بررسی آن در جوامع مدرن پرداخته می‌شود.

دین و حقوق در جامعه سنتی: جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان معتقدند در جوامع سنتی و ماقبل مدرن، این دو نظام، کاملاً در اختیار دین بوده و دین، تنها منبعی بوده که به تولید قوانین اخلاقی و حقوقی می‌پرداخته است؛ یعنی یکی از انتظارات بشر از دین، بیان قوانین حقوقی بوده است و این دسته قوانین، هیچ‌گونه استقلال از خود نداشته است. یکی از دلایل دورکیم در رد دیدگاه کسانی که دین را اوهام و خرافه، تلقی می‌کنند، به منشأ دینی اخلاق و حقوق تمسک می‌جوید و معتقد است به اعتقاد همه اندیشوران، این دو مجموعه قوانین در دوره طولانی از حیات اجتماعی بشر در اختیار دین بوده و در دامن دین، پا به عرصه‌ی هستی گذاشته است:

باور کردنی نیست که دستگاه فکری بی‌مانند دین که در تاریخ، مقامی این چنین مهم را پیدا کرده است و مردمان در تمام دوران، نیروی لازم برای حیات را از سرچشمه آنها برگرفته‌اند، چیزی جز تار و پودی از اوهام نباشد، امروزه همگان در این نکته توافق دارند که حقوق، اخلاق و حتی خوداندیشه علمی، همه در دین پدید آمده است و تا مدت‌های مدید با آن آمیخته بوده و تحت نفوذ روح دینی قرار داشته‌اند.^۹

دورکیم در جای دیگر از پیوند دین با حقوق و اخلاق نتیجه می‌گیرد که تمام نهادهای اجتماعی ریشه در دین دارد:

از سوی دیگر از مدت‌ها قبل می‌دانیم کارکرد قواعد اخلاق و حقوق تا ۱۷۵



مرحله به نسبت پیشرفته‌ای از جریان تکامل از جریان‌های شرعی و عبادی متمایز نبوده‌اند. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت که به تقریب همه نهادهای بزرگ اجتماعی از دین برخوردار است.^{۱۰}

به عقیده سرفوستیل دو کولانژ نیز در جوامع سنتی و ملل قدیم، عموماً حقوق، پیرو دین بوده و قوانین آن ریشه در دین داشته است.^{۱۱} ویل دورانت در پیوند دین و حقوق اعتقاد دارد تا قبل از انقلاب صنعتی، حقوق در اختیار دین بوده، اما بعد از انقلاب صنعتی و شکل‌گیری مکاتب فکری و فلسفی جدید و در آستانه تجدد و مدرن شدن غرب، قوانین حقوقی از دین، تفکیک گردیده و خود انسان‌ها به کرسی وضع و جعل قوانین حقوقی نشسته و به خدایان قانون تبدیل شده‌اند. به همین دلیل از نظر وی انقلاب صنعتی، نقش مهمی را در فرایند سکولار شدن کل جامعه از طریق عرفی شدن قوانین ایفا نموده است. وی در این مورد می‌نویسد: «تغییر نهاد دین به نهاد دنیوی، نتیجه انقلاب صنعتی است؛ زیرا از این زمان به بعد است که قانون که روزی در اختیار خدا بود به دستور انسان‌های جایز الخطا تبدیل شد».^{۱۲}

دین و حقوق در جامعه مدرن: چنان که از مطالب فوق به اجمال روشن شد در جامعه مدرن، حقوق از دین فاصله گرفته است و این امر، یکی از شاخص‌های عمده جامعه مدرن، قلمداد شده است. وبر از نظام حقوقی مدرن به «حقوق طبیعی» یاد می‌کند؛ یعنی «مفهومی که مدعی، اعتبار و الزام‌آور بودن هنجارهای علمی و جهان شمول برای تمام افراد بشر می‌باشد.» رشد این نوع حقوق از دیدگاه وبر در غرب بدین جهت است که در آن به جهت گسترش روحیه علمی، یک درک برابر از روابط انسانی در اذهان شکل گرفته است؛ برخلاف تمدن شرقی که در آن چنین درکی در اذهان مردم شکل نگرفته است.^{۱۳} پارسونز نیز می‌گوید: «به عقیده من، نظم حقوقی عام، مهم‌ترین نشانه جامعه مدرن است».^{۱۴} از نظر پارسونز، ویژگی نخست نظام حقوقی مدرن «عام‌گرایی» است. مقصودشان از عام‌گرایی نیز نظام قضایی عمومی و متشکل از هنجارهای جهان شمول است که در مورد کل جامعه به‌صورت یکسان به کار می‌رود، نه تعداد محدودی از بخش‌های جزئی یا کارکردی.^{۱۵} ویژگی دوم نظام حقوقی مدرن، «استقلال آن از نهاد دین و حکومت» است که در گذشته، نظام‌های حقوقی از این ویژگی برخوردار نبوده است؛^{۱۶} علت این تمایز، گسترش بوروکراسی عقلانی در بخش‌های ساختاری جامعه تلقی شده است.

تمایز دقیق حکومت سکولار از سازمان مذهبی فرایند پیچیده و طولانی بوده است و حتی پیامد آن در دنیایی مدرن به صورت نا موزون، توسعه یافته است ... البته بوروکراسی نقش مهمی را در این فرایند ایفا کرده است. سکولار شدن حکومت با سکولار شدن قانون همراه شده است و هر دوی این‌ها با سطح عمومیت نظام قضایی ارتباط دارد.^{۱۷}

ویژگی سوم نظام حقوقی مدرن «برخورداری از رویه واحد» است. پارسونز در این مورد می‌گوید:

کانون اصلی پیدایش چنین نظامی (حقوقی) مستقل علاوه بر «رمز گذاری» هنجارها تحت اصول غیر مستقیم مذهبی یا اخلاقی ... تدوین قواعد آیین نامه‌ای است؛ یعنی مشخص کردن وضعیت‌هایی که در آن باید تضادها بر مبنایی جامعه‌ای (عام) صورت گیرد. به ویژه تأسیس دادگاه، اهمیت دارد که هدف آن، دیگر این نیست که بلندگویی برای رهبران سیاسی و مذهبی باشد.^{۱۸}

پارسونز می‌گوید:

در نظام‌های حقوقی مبتنی بر دین معیار عینیت قانون، اجرای فرامین مذهبی است، نه صحت فرایند دادرسی و تداوم اصل عام. شاید تفاوت برجسته‌ای بین نظام‌های قضایی امپراتوری‌های دیگر و الگوهایی که به طور اساسی در حقوق روم توسعه یافت، (حقوق مدرن) توسعه عناصری از عقلانیت صوری باشد که ممکن است ما آن را به عنوان تمایز هنجارهای قانونی در بیرون از فرهنگ مذهبی بنامیم.^{۱۹}

از این عبارت پارسونز، این مطلب استنباط می‌شود که انسان‌ها می‌توانند با اتکا به عقلانیت خود نظام حقوقی را طراحی نمایند که بهتر از نظام حقوقی مبتنی بر دین در حل مشکلات وی کار آمد باشد. ولی حقیقت، بر خلاف این ادعا است؛ یعنی نمی‌توان نظام حقوقی را از دین متمایز کرد. نیاز حقوق به دین در دو مرحله بررسی می‌شود.

الف. نقش دین در وضع قانون: از نظر حکمای اسلامی، نیاز جامعه به قانون، دلیل اصلی نیاز بشر به دین و نبوت است. بوعلی می‌نویسد:

چون انسان به گونه‌ای نیست که به تنهایی و مستقلاً کار خود را انجام دهد، ۱۷۷



مگر با همکاری کسی دیگر از همنوع خود و با معاوضه‌ای که میان آنان جریان پیدا می‌کند و هر یک باری را از دوش همنوع بر می‌دارد، چه آن که اگر یک نفر، عهده‌دار هر کاری باشد، لازم آید که کار بسیار، بر یک نفر روی آورد که در صورت امکان نیز دشوار است. از این رو، باید میان مردم، داد و ستد و عدالت باشد و شریعتی که به وسیله یک شارع، آورده شده، حافظ آن عدالت باشد، و این شارع باید به گونه‌ای باشد که تنها او شایسته اطاعت باشد؛ یعنی به طور ویژه و اختصاصی دارای نشانه‌ها و آیاتی باشد که آشکار گردد که او از سوی خداست. و باید نیکو کار و بد کار نزد خداوند جزا و پاداش داشته باشند.^{۲۰}

از نظر بوعلی، حیات اجتماعی انسان، عامل نیازمندی وی به قانون است؛ چون زندگی اجتماعی با داد و ستدها و انواع معاشرت‌ها و ارتباطات همراه است و برای عادلانه شدن این داد و ستدها قانون لازم است و برای این که قانون از ضمانت اجرایی لازم برخوردار باشد، از یک سو باید قانون گذار، مفروض الطاعه باشد و از سوی دیگر ثواب و عقابی نیز باید در کار باشد تا افراد ضعیف العقل به پیروی از آن ملزم گردند. این عبارت در حقیقت بیان گر این نکته است که بشر به لحاظ علمی بر تمام مصالح واقعی خود احاطه ندارد تا در وضع قانون، مصالح انسان را از تمام جوانب مراعات نماید. به لحاظ اخلاقی نیز از لغزش و گناه مصون نیست تا منافع فردی و گروهی خویش را در وضع قانون دخالت ندهد؛ لذا و اختلاف و نزاع، بهره کشی و استثمار بدون وضع قانون به دست خدا از طریق ارسال رسل و ابلاغ شریعت و استقرار حکومت دینی امکان‌پذیر نیست. علاوه بر آن قوانین واجد ضمانت اجرایی بالاست که مردم به صحت آن ایمان داشته باشند.

ملا صدرا نیز می‌نویسد:

انسان در وجود و بقای خویش نمی‌تواند به ذات خود اکتفا نماید و از دیگران بی‌نیاز باشد؛ زیرا نوعش به فرد خاصی منحصر نیست؛ بنابراین نمی‌تواند در دنیا زندگی کند، مگر به وسیله تمدن و اجتماع و تعاون و لذا وجود و بقای او به تنهایی ممکن نیست؛ لذا از نوع او افراد متعدد و احزاب مختلف پدید آمدند؛ در نتیجه ضیاع و عقار و بلادی مختلف تشکیل داده شد و افراد در معاملات،

مناکحات و جنایات به قانونی که مرجع آنان باشد و مابین آنان به عدل و داد حکم کند، نیاز مند شدند و الا هر کس بر دیگری غلبه می‌کرد و اجتماع، فاسد و نسل، منقطع و نظام، مختل می‌شد؛ زیرا هر فردی، بالفطره در صدد تأمین مشتهیات نفسانی و ضروریات حیات زندگی خود است و بر آن کس که در این امور، مزاحم او گردد، غضب می‌کند و آن، قانون شرع است. و ناچار است از وجود شارع که راه و روشی برای افراد بشر، تعیین کند که آن را برای انتظام امر معیشت زندگی دنیا اختیار کنند و سنت را به آنان بیاموزد که به وسیله آن به خدای خویش برسد و انجام امور مربوط به یادآوری آخرت را واجب نماید.^{۲۱}

از نظر ملاصدرا به جهت خودخواه و منفعت‌طلب بودن انسان، نظام سیاسی عادل و حکومت مقتدر، ضرورت می‌یابد تا جلو تنازعات و کشمکش‌ها و مقاتلات ناشی از خود خواهی انسان را بگیرد و نگذارد انسان، عبودیت خداوند را فراموش نماید:

غرض نهایی آفرینش، سوق دادن کلیه افراد بشر به جوار الهی و دار کرامت و عنایت و رحمت اوست که شامل همگی است و چنان که قبلاً گفته شد انسان موجودی است که حب تفرد و خود خواهی و غلبه بر دیگران بر وی غالب گشته است؛ هر چند خودخواهی و حب غلبه، منجر به هلاکت و نابودی دیگران گردد. پس اگر امر حیات و زندگی در افراد بشر، مهمل و معطل گذاشته شود و سیاست عادلانه و حکومت آمرانه و زاجرانه‌ای میان آنان در مورد تقسیمات اراضی و اماکن و اموال و تخصیصات نباشد، هر آینه امر حیات و معیشت بر آنان دشوار و مشوش می‌گردد و کار به جنگ و قتال منجر می‌شود و این امر، آنان را از سیر و سلوک به سوی پروردگار باز می‌دارد.^{۲۲}

علامه طباطبایی معتقد است بشر به حسب طبع در پی بهره‌کشی و استخدام دیگران است و این امر در عین این که او را به تشکیل اجتماع و می‌دارد، کار او را به اختلاف و فساد هم می‌کشاند؛ در نتیجه در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش، برآوردن حوائج آنها را واجب می‌داند، دچار اختلاف می‌شود و آن حوائج برآورده نمی‌گردد؛ مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده و اختلافاتش را برطرف سازد. رفع اختلاف و رسیدن انسان به کمال و سعادت، به یکی از دو طریق، ممکن می‌شود؛ اول این که او را از راه



فطرتش ملهم کند به این که چگونه اختلاف را برطرف سازد. این راه کافی نیست، زیرا اولاً، چنان که گفته شد سبب پیدایش اختلاف، خود فطرت بوده و معنا ندارد که فطرت، سبب حل اختلاف شود؛ ثانیاً، قانون در جامعه یا از طریق اجبار و زور و یا تربیت اخلاقی اعمال می‌شود. علاوه بر ابتدای این دو طریق بر جهل و نادانی، مفاسدی به دنبال دارد که مهم‌ترین آن نابودی انسانیت انسان است. با توجه به عدم کفایت راه اول، راه دوم این است که رفع اختلاف به وسیله جعل قانون، توسط امر بیرونی صورت گیرد و آن راه، دین است؛ یعنی خداوند به منظور اصلاح و تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها شرایع و قوانینی را در قالب دین ارسال نمود و به همین جهت است که گفته می‌شود تنها راه صحیح حل اختلاف، راه دین است و دین، تمام قوانین مورد نیاز بشر را وضع نموده است. نیاز بشر در جعل قانون به دین در جامعه معاصر بیش از گذشته است؛ زیرا روابط اجتماعی انسان، گسترده و پیچیده‌تر شده و مسائلی را به وجود آورده که در گذشته وجود نداشته است. در گذشته افراد بودند که در روابط اجتماعی نسبت به همدیگر ظلم می‌کردند، ولی در جامعه امروز، این جوامع است که بر جوامع دیگر سلطه می‌رانند و حقوق مظلومان را تحت عنوان ترقی و پیشرفت، پایمال می‌نمایند.^{۲۳} شهید مطهری معتقد است حیات اجتماعی انسان، مستلزم نوعی «تقسیم کار» در میان افراد جامعه است که براساس آن هر فرد «وظایف» و «تکالیف» شان را نسبت به همدیگر انجام می‌دهد. تحقق چنین وضعیت سالم در زندگی اجتماعی، بر اساس محترم شمردن پیمان‌ها، میثاق‌ها، قراردادهای و وفای به عهدها استوار است. به عقیده وی وفای به عهد و پیمان، یکی از مهم‌ترین ارکان تمدن بشری است. این نقش را همواره دین بر عهده داشته و تا هنوز جانشینی برای آن پیدا نشده است.^{۲۴}

ب. نقش دین در کنترل اجتماعی: یافتن شیوه مؤثر و کارآمد برای محافظت از قانون و هنجار و برخورد با قانون و هنجارشکنان، یکی از دغدغه‌های اصلی حاکمان جامعه و محققان علوم اجتماعی است. این امر به قدری مهم تلقی شده که به اعتقاد یکی از جامعه‌شناسان، تقریباً همه چیز به نحوی مصداق کنترل اجتماعی قرار می‌گیرد. این ادعا شاید به دور از ذهن نباشد؛ زیرا قوام جامعه به پای‌بندی همگانی به اصول و قوانین اجتماعی است و از همگی انتظار می‌رود برای حفظ ثبات و تداوم زندگی جمعی به این قوانین، پای‌بند باشند، اما انسان‌ها همواره چنین نیستند؛ لذا نظام‌های کنترلی وضع می‌شود تا جلوی ناهنجاری‌های انسان‌ها را بگیرد. ولی قانون‌گذاران جوامع معاصر با اتکا به علم و

عقلانیت تا کنون به یک نظام کنترلی کارآمد که بتواند در عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بر افراد حاکم باشد و جلوی کجروی آنها را بگیرد دست نیافته‌اند. یکی از علل این امر، این است که این نظام‌ها غالباً بشری‌اند و از پشتوانه و مشروعیت لازم برای تمام اوقات و تمام انسان‌ها برخوردار نیست؛ لذا نیاز به یک نظام کنترلی که از مشروعیت فوق بشری برخوردار باشد، ضرورت می‌یابد تا انسان‌ها را از کجروی مصون بدارد و آن نظام، چیزی جز دین نیست. از نظر علامه طباطبایی، بوعلی و ملاصدرا و سایر حکمای اسلامی، یکی از کارکردهای مهم دین در جامعه معاصر، پاسداری از قوانین و هنجارهای اجتماعی و مبارزه با منحرفان و کجروان اجتماعی است.^{۲۵} دلیل‌شان این است که از نظر انسان متدین، قوانین اجتماعی، تکالیف لازم الاجراست که هر کسی در نفس خود به آنها ایمان دارد و بدان‌ها عمل می‌کند. حکومت‌های منهای دین، تنها واجد قدرت جلوگیری از خلاف کاری‌های آشکار است، ولی هرگز نمی‌تواند از تعدی‌های پنهان جلوگیری کند. درباره چنین خلاف‌ها و قانون‌شکنی‌ها جز ایمان و حس مسئولیت، و ترس از کیفرهای الهی، چیزی دیگر مؤثر نیست؛ زیرا حاکمیت ایمان، چنان نیرومند است که نه تنها انسان را از قانون‌شکنی‌های علنی باز می‌دارد، بلکه او را از گناهان درونی و پنهانی که هیچ کس از آن مطلع نیست نیز باز می‌دارد و حتی او را از اندیشه گناه نیز باز می‌دارد. ملکیان نیز در عین محدود نمودن نقش دین، ولی نتوانسته نقش و کارکرد کنترلی دین را نادیده بگیرد؛ وی معتقد است مهم‌ترین کارکرد دین در جامعه مدرن، کارکرد کنترلی آن است؛ زیرا در جهان معاصر، انسان به حدی نیرومند است که می‌تواند جهان را به یک چشم به هم زدن نابود کند، تنها عاملی که می‌تواند جلوی انسان را بگیرد دین است.^{۲۶} علاوه بر دیدگاه اندیشوران اسلامی، غیرمسلمانان نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند. برای نمونه، مفسران و شارحان دیدگاه دورکیم، یکی از کارکردهای دین را کنترل و نظارت اجتماعی قلمداد نموده‌اند. کوزر در این مورد می‌گوید:

ارزش‌ها و هنجارهای مهم اجتماعی از قبیل آن چه که مربوط به زندگی انسانی، رفتار جنسی و مالکیت می‌گردد، معمولاً نه فقط در قلمرو قانون، بلکه همچنین در قلمرو مذهب قرار می‌گیرد. و مذهب از طریق تقویت ارزش‌ها و هنجارهای مهم به کنترل اجتماعی فرد، کمک مؤثر می‌کند.^{۲۷}

۱۸۱ ویل دورانت، روحیه‌ی فردگرایی را یکی از عوامل اصلی تمام آنومی‌های اجتماعی تلقی نموده است. از نظر وی راه غلبه بر این ناهنجاری‌های اجتماعی تقویت روحیه جمع-



گرایی در برابر فردگرایی است. به عقیده وی باورها و مناسک دینی، تنها عواملی است که از روحیه جمعی در برابر روحیه فردی حمایت می‌کند. دین به عنوان یک واقعیت اجتماعی و مؤثر بر افکار، رفتار و احساس، افراد را وادار می‌سازد که از خواسته‌های فردی متضاد با خواسته‌های جمعی در عرصه اجتماع دست بکشند. با قدرت یافتن روحیه جمعی، کنترل جمعی نیز تقویت می‌شود. از این طریق است که از نظر ویل دورانت، دین نقش مهمی را در ارتباط با کنترل اجتماعی ایفا می‌کند. ایشان در این مورد می‌گوید:

در تمام خم و پیچ‌های زندگی انسان، غرایز شخصی از غرایز اجتماعی، قوی‌تر است. ... کار بزرگ دین این است که از راه شعائر دینی و تعالیم اخلاقی و بشارت به بهشت و ترس از دوزخ، انگیزه‌ها و دواعی به حال نوع را حمایت کند. به عبارت بهتر از انگیزه‌های تعاون و همکاری در برابر انگیزه‌های قدیمی خودپرستی که در طی میلیون‌ها سال با نبرد برای زندگی و جنگ و غارت و خوردن و زورگویی، پیوند و پرورش یافته است، دفاع کند. من به جهنم، عقیده ندارم، ولی مطمئنم همین عقیده، بسیاری از مردم را از شیطنت و شرارت باز داشته است.^{۲۸}

از نظر دوتوکویل نیز کارکرد دین، منحصر به شکل دادن و استقرار دموکراسی نیست، بلکه در کنترل جامعه نیز نقش اساسی ایفا می‌کند. به عقیده وی دین در مقابل افراد، مانند سدهای است که نمی‌گذارد ملت، هر نظر تازه‌ای را قبول کند و جسارت یافته به هر امری اقدام نماید.^{۲۹} پرودن می‌گوید: «این دین است... که برای قانون‌گذاری اولیه به عنوان ضمانت اجرایی به کار رفته است.»^{۳۰} از نظر افراد دیگر مانند منتسکیو، هابز و بُدن نیز دین نقش مهمی را در کنترل اجتماعی ایفا می‌کند.^{۳۱}

علاوه بر این دیدگاه‌ها تحقیقات تجربی که در مورد نقش دین در کنترل اجتماعی انجام گرفته است، نشان می‌دهد که دین، تأثیر معنی‌داری در کنترل و نظارت اجتماعی دارد.^{۳۲} باید توجه داشت که نقش کنترلی دین، منحصر به سطح فردی نیست، بلکه سطح نهادی و کل جامعه را نیز در بر می‌گیرد و از این طریق، جلو انحطاط و فروپاشی نظام اجتماعی را می‌گیرد.

دین از دو طریق در ایجاد کنترل اجتماعی، نقش آفرینی می‌نماید؛ طریق نخست، تولید ارزش‌ها و هنجارهاست؛ یعنی دین، ارزش‌ها و هنجارهای خاص خود را بر پیروان

خویش، عرضه می‌کند و گستره این امر تا آن حد است که می‌توان گفت بخش عمده‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مهم اجتماعی (از جمله هنجارهای روزمره زندگی) معمولاً در قلمرو دین قرار دارد و دین از طریق تقویت این ارزش‌ها و هنجارها نقش خود را در کنترل رفتار افراد به شکل مؤثری حفظ می‌کند.^{۳۳} طریق دوم، ایجاد هم‌بستگی اجتماعی است. براساس دیدگاه تراویس هیرشی در کنترل اجتماعی، کجروی در درجه نخست، ناشی از «ضعف یا گسستگی تعلق فرد به جامعه» و همچنین «تضعیف اعتقادات و باورهای موجود در جامعه» است.^{۳۴} بنابراین، دین از طریق تحکیم ارزش‌ها و ایجاد هم‌بستگی اجتماعی به وسیله مناسک و مراسم دینی، نقش کنترلی و نظارتی خود را نیز ایفا می‌کند. به عبارت دیگر دین با ایجاد هم‌بستگی و تقویت روحیه گروهی، نقش کنترلی و نظارتی خود را نیز اعمال می‌کند.

دین و اخلاق

در بررسی ارتباط دین و اخلاق در جامعه مدرن، توجه به چند نکته اهمیت دارد:

۱. تعریف اخلاق: رونالد. م. گرین در تعریف اخلاق می‌نویسد:

اخلاق غالباً به عنوان راهی برای قانون‌مند ساختن رفتار افراد در جوامع پنداشته شده است، اخلاق عکس‌العملی است نسبت به مشکل همکاری در میان افراد یا گروه‌های رقیب و هدف‌شان فرو نشانیدن نزاع‌هایی است که ممکن است در ظروف اجتماعی رخ بدهد. گرچه اعمال قدرت هم راهی است برای جلوگیری از تنازع ولی فرق این دو در این است که اخلاق به اصول و قواعدی از عمل متکی است که از وجاهت قانونی و عقلی که مورد تأیید آحاد جامعه‌اند برخوردار است.^{۳۵}

سپس در تفاوت میان دین و اخلاق چنین می‌گوید: «اخلاق به انجام امور انسانی و روابط میان اشخاص، مربوط می‌شود؛ در حالی که دین، اساساً درگیر روابط انسان‌ها با واقعیت متعالی است.»^{۳۶} در این تعریف، فقط به قوانین، به مثابه یک رکن اخلاق اشاره شده است؛ زیرا اخلاق، علاوه بر قوانین، متضمن مجموعه باورها در مورد سرنوشت انسان در مورد ایده‌آل‌ها و در مورد اشیای خوب و بد و در برگیرنده نیت و انگیزه‌هایی که موجب گرایش به سمت انتخاب راه و روش درست است نیز می‌باشد.^{۳۷} بنابراین بهتر است اخلاق



را به مجموعه‌ای از باورها، نیت و انگیزه‌ها و قواعد یا هنجارهای حاکم بر رفتار انسان در ظرف اجتماع - که وظیفه انسان را نسبت به هموعانش تعیین می‌کند - تعریف نماییم. ویژگی این تعریف این است که تمام عناصر اخلاق را در برمی‌گیرد و هیچ عنصری بیرون نمی‌ماند.

۲. **ضرورت نیاز به اخلاق در جامعه مدرن:** اگرچه انسان‌ها در تمام جوامع به جهت زندگی جمعی‌شان به اخلاق نیازمند هستند، ولی برخی مشکلات خاص زندگی در جامعه مدرن، باعث شده که افراد در این جامعه بیش از گذشته به دنبال ارزش‌های اخلاقی باشند.^{۳۸} مهم‌ترین این مشکلات و نیازها عبارت است از:

الف. جای‌گزین شدن مادیات به جای معنویات در جامعه مدرن و کمبود منابع مادی، جامعه مدرن را در آستانه یک فروپاشی و انفجار جدی قرار داده است؛ آن چه که مانع این انفجار می‌گردد، دستورات اخلاقی است که برای همه، مشروعیت دارد. و این خود، بیان‌گر اهمیت و ضرورت اخلاق در جامعه مدرن است.^{۳۹}

ب. دلیل دیگر نیاز به اخلاق، تضاد میان دولت‌هاست که از یک‌سو به دلیل صرف هزینه‌های مردم در امور نظامی، باعث کاهش امکانات رفاهی مردم شده، او در نتیجه باعث نارضایتی مردم نسبت به دولت می‌گردد. و از طرف دیگر، گاهی این تضادها به جنگ ختم می‌شود و دولت‌ها برای ایجاد انگیزه در مردم برای شرکت در نبرد، فقط ابزار اخلاق را در اختیار دارند و هیچ چیز دیگری جای‌گزین آن نمی‌شود.^{۴۰}

ج. دلیل سوم نیاز شدید به اخلاق، خصلت دیوان‌سالاری سازمان‌های تمدن جدید است که افراد در آنها تحت قوانین و مقررات خشک و انعطاف‌ناپذیر عمل می‌کنند؛ این مسئله، باعث خستگی و ملامت انسان‌های درون این سازمان‌ها می‌گردد. اگرچه بخشی از درآمدهای سازمان به خود این افراد، اختصاص دارد و باعث بهبود زندگی آنها نیز می‌شود، اما بهبودی در زندگی مادی باعث حفظ و دلبستگی آنها به نظام نمی‌شود؛ زیرا اینها این پادشاه‌ها را جبران‌کننده زحمات خود می‌دانند و غالباً معتقدند که چیز زیادی از حق‌شان دریافت نکرده‌اند. در نتیجه، حساب خود را با نظام، تصفیه شده می‌دانند و این جاست که اخلاق در میان می‌آید و وفاداری افراد به نظام را تقویت می‌کند. به همین دلیل، جامعه مدرن، نیاز شدید به یک نظام اخلاقی پویا و زنده دارد و منشأ پیدایش اخلاق نیز کمیابی‌های موجود در جامعه مدرن است و از این جهت است که نظریه‌های اجتماعی جدید بر اهمیت اخلاق تأکید دارد.^{۴۱} به عقیده ملکیان نیز انسان مدرن به جهت پر شدن

فاصله مقدرات و مأذونانش، بیش از انسان گذشته به اخلاق نیاز دارد؛ اخلاقی زیستن نیز به یک سلسله مقبولات و عقاید مابعد الطبیعی، نیازمند است و از آن جا که دین، تنها نیرویی است که این پیش فرض‌های لازم را در اختیار می‌نهد، در نتیجه، نیاز بشر مدرن به دین، بیشتر از گذشته است.^{۴۲}

تحقیقات نشان می‌دهد در جامعه سنتی، اخلاق جزء دین و مبتنی بر آن بوده است؛ یعنی دین هم منشأ تولید دستورات اخلاقی و هم ملاک صدق و کذب قضایای اخلاقی بوده است، اما به مرور زمان و به موازات پیشرفت جوامع بشری و شکل‌گیری فلسفه مدرن، کم کم اخلاق از تحت سلطه مطلق دین، خارج و به یک نظام مستقل تبدیل شده است. باتومور این واقعیت را چنین توصیف می‌کند:

در آغاز، دین و اخلاق با هم ارتباط نزدیک داشت. اما مطالعات در مورد جوامع جدید نشان می‌دهد کارکرد جدایی بین دین و اخلاق، یکی از جنبه‌های تغییرات فرهنگی قرن گذشته است. هم از این جهت که تمایز آشکاری میان قواعد اخلاقی و مراسم دینی به وجود آمده و هم از این جهت که با زوال اعتقادات دینی، پیدا کردن شالوده و محتوای نوین برای قواعد اخلاقی، ضرورت پیدا کرده است. این جدایی، بیشتر در این مسئله متجلی شده که دین، بیشتر به صورت یک مسئله فردی و خصوصی درآمده است. در صورتی که اخلاق از این نظر که روز به روز به عدالت اجتماعی، بیشتر از فضیلت فردی، توجه می‌کند، اجتماعی‌تر شده است.^{۴۳}

از نظر ویل دورانت در جامعه سنتی، اخلاق مانند سایر نهادها کاملاً به دین وابسته بوده و هیچ گونه تمایزی میان دین و اخلاق وجود نداشته است. علاوه بر جوامع سنتی، از نظر ایشان حتی برخی از جوامع مدرن نیز پیوند میان دین و اخلاق را تا کنون حفظ کرده‌اند:

در تاریخ پیش از عصر ما نمونه قابل توجهی از جامعه‌ای که توانسته باشد بدون کمک دین به حیات اخلاقی خود ادامه دهد، وجود نداشته، فرانسه، ایالات متحده و چندین کشور دیگر، پیوند حکومت خود را با کلیسا بریده‌اند، اما در حفظ نظم جامعه از یاری مذهب برخوردارند. تنها چندین کشور کمونیست‌اند که



کاملاً با مذهب قطع ارتباط نموده و این هم شاید به این جهت باشد که کمونیست، خود را به عنوان یک ایدئولوژی و مذهب، معرفی نموده و کارکردهای مذهب را برای مردم انجام می‌دهد و در صورت شکست، در از میان بردن فقر توده‌ها، حرارت خود را از دست خواهد داد و مردم، مجدداً به مذهب، روی خواهند آورد.^{۴۴}

نول اسمیت نیز می‌گوید:

در جامعه بدوی، قواعد اخلاقی مانند روش‌های تکنولوژی، کاملاً در سلطه و اختیار دین بوده و هیچ‌گونه تمایز میان آنها وجود نداشته است؛ بنابراین در این-گونه جوامع و ادیان ابتدایی، اخلاق کاملاً مبتنی بر دین بوده، یعنی بدون دین، امکان پدید آمدن اخلاق وجود نداشته است.^{۴۵}

علامه جعفری نیز می‌نویسد:

نگاهی به گذشته ادیان و ملل، این نکته را آشکار می‌سازد که در ادوار گذشته و در ادیان نخستین، اخلاق و دین، حالتی آمیخته داشته‌اند. در ادیان توحیدی و متأخر نیز کاملاً روشن است که اخلاق، جنبه دینی یافته و از حال و هوای دینی برخوردار است.^{۴۶}

۳. کارکردهای دین در حوزه اخلاق در جامعه مدرن: مهم‌ترین اثرات دین در

ارتباط با اخلاق در جامعه مدرن، عبارت است از:

الف. عقلانیت و معنا بخشی به اصول اخلاقی: در پاسخ به این پرسش که چرا انسان باید اخلاقی باشد، دیدگاه‌ها و مکاتب مختلفی مطرح شده است؛ برخی مکاتب مانند غایت‌انگاران، ملاک فعل اخلاقی را در کارکرد و پی‌آمد آن به نفع خود یا دیگران، جستجو می‌کنند و بعضی دیگر معتقدند که ملاک فعل اخلاقی، نه در غایت و سود آن نسبت به انسان، بلکه در اصل فعل، نهفته است. از این مکتب به مکتب «وظیفه نگر» تعبیر می‌شود.^{۴۷} در حقیقت، این دو مکتب در توجیه و اعتبار بخشی به قوانین اخلاقی، توجه به دین نکرده و اخلاق مبتنی بر عقل را مطرح نموده‌اند. در نتیجه، در این دو مکتب، اصول اخلاقی مثل ایثار، فداکاری، از خودگذشتگی و امثال آنها به مثابه اصول قطعی اخلاق فاقد معنا و عقلانیت است؛ زیرا در برابر آن، هیچ‌گونه باز یافتی وجود ندارد، فقط محرومیت و از

دست دادن است؛ حتی براساس شاخه «غایت‌گرانه هم‌گروی» باز هم این اصول، قابل توجیه عقلانی نیست؛ زیرا این فداکاری و از خود گذشتگی در جهت منافع جمع با علم به محرومیت از منافع فردی عقلانی معنی دار نیست.^{۴۸} اما طبق مکتب سوم که ملاک و مبنای افعال اخلاقی را در متکی بودن آنها به دین و باورهای ماورای فیزیکی جست‌جو می‌کند، این‌گونه افعال، معقول و معنادار است؛ زیرا انسان در برابر عمل پیشین و دنیوی، پاداش جاوید دریافت می‌کند و این سبب معنا و عقلانیت می‌گردد. طبق این رویکرد، برخی اصول اخلاقی در صورت تفکیک اخلاق از دین و متکی کردن آن بر پایه عقل، بی‌معنا و بدون پشتوانه خواهد بود. چنان که برخی متفکران غربی و اسلامی به این حقیقت اشاره نموده‌اند. رونالد. م. گرین می‌گوید:

دسته سومی از فیلسوفان بر این نکته پا می‌فشارند که آرای متافیزیکی و دینی مختلف در تعلیل و تبیین و توجه تعهدات به زندگی اخلاقی، نقش بسزایی دارند. این صاحبان فکر، استدلال می‌کنند که بدون حداقل پاره‌ای مبانی متافیزیکی یا دینی، تلاش اخلاقی بی‌معنا است.^{۴۹}

از نظر کانت نیز اخلاق به معنی بخشی و اعتبار بخشی خود به دین نیازمند است. در واقع، کانت در مکتوبات متأخر خود این ایده را طرح و تقویت می‌کند که تلاش‌های اخلاقی انسان برای معنادار شدن، نیازمند اعتقاد به خدای عالم و حاکم بر اراده‌های اخلاقی ماست.^{۵۰} از نظر گلدنر، قوانین اخلاقی و غیراخلاقی، در صورتی مقبول همه واقع می‌شود که فرد، احساس کند بی‌طرف است. یکی از معمول‌ترین روش‌ها برای اثبات بی‌طرفی قوانین حاکم در جامعه، انتساب آنها به خداوند است؛ در صورتی که خداوند، منشأ اخلاق محسوب شود، به‌طور ضمنی هر نوع جانب‌داری از منافع گروه‌های خاص، انکار شده است و به این ترتیب، عدالت اخلاقی به مثابه امر مقدس، مورد پذیرش واقع می‌شود. نباید به‌طور ساده گمان کرد که زیر پا گذاشتن اخلاق مقدس، صرفاً به عنوان بی‌حرمتی به شعائر دینی بین‌المللی محسوب می‌شود، بلکه کارکرد تقدس بخشیدن به اخلاق، ترغیب افراد به پیروی از آن است. به عقیده وی انتساب قوانین به خداوند از برتری و بی‌طرفی آنها نسبت به انسان و نظریات متضادشان حکایت دارد که این امر، باعث مشروعیت قوانین شده و در نتیجه، افراد را به اطاعت از آنها متمایل می‌گرداند.^{۵۱}

شهید مطهری می‌فرماید:



خداشناسی، سنگ اول آدمیت است، انسانیت و آدمیت و اخلاق بدون شناختن خدا معنا ندارد، یعنی هیچ امر معنوی بدون این که سر سلسله معنویات پایش به میان آید معنا ندارد. ... وقتی که پایه در روح بشر نباشد، چرا انسانیت؟ به من چه ربطی دارد؟ ... اگر ایمان نباشد اخلاق مثل اسکناسی است که پشتوانه ندارد.^{۵۲}

از نظر سروش، علی‌رغم این که ارزش‌های اخلاقی، فی‌نفسه مقبول و حقیقت و اصالت دارد، اما این فقط برای فیلسوفان و متفکران، مطرح است، اما برای کثیری از مردم تا این ارزش‌ها از ناحیه یک نیروی مافوق، توجیه نشود، اهمیت جدی نمی‌یابد و مؤثر واقع نمی‌شود. به عبارت دیگر، برای عامه مردم، تأکید بر اخلاق از جانب دین، فوق‌العاده مهم و کارساز است. چنان نیست که عامه مردم بنشینند و خود محاسبه عقلانی بکنند تا به درک ارزش‌های اخلاقی برسند، لکن اگر از یک منبع عالی و اطمینان‌بخش، این ارزش‌ها توصیه و تأکید شود، مردم آسودگی خاطر و اطمینان می‌یابند که ارزش‌های اخلاقی، اصیل‌اند و بدان‌ها گردن می‌نهند. معنای این سخن این است که دین، پشتوانه اخلاق واقع می‌شود؛ یعنی دین به ما اطمینان می‌دهد که این اخلاق بر جای استواری تکیه زده و یک مرجع اصیل، آن را تأیید کرده است. بنابراین عمل به آن و تبعیت از فرمان‌های آن جای نگرانی نیست.^{۵۳} و اگر بدان عمل کنند رنج‌های‌شان بی‌اجر نخواهد ماند.^{۵۴}

ب. شناسایی بعضی اصول اخلاقی: از آن جا که کارایی عقل، منحصر به درک کلیات اصول اخلاقی است؛ بنابراین درک جزئیات و مصادیق اصول اخلاقی بر عهده دین است و در این موارد، اخلاق به دین نیازمند است.^{۵۵} این نظریه، نه تنها در میان قائلین به عدم تمایز دین و اخلاق، اجماعی است، حتی متفکرانی معتقد به استقلال اخلاق از دین، نیز نقش دین در شناسایی برخی اصول اخلاقی را انکار نکرده‌اند. برای نمونه، سروش در مقاله «دین اقلی و اکثری» می‌گوید:

یکی از انتظارات ما از دین، این است که به ما اخلاقیات و ارزش‌های اخلاقی را بیاموزد، اما این ارزش‌ها به دو دسته خادم و مخدوم نسبت به زندگی تقسیم می‌شود. دین نسبت به ارزش‌های خادم اخلاق، ارزش‌هایی که برای زندگی انسان است، اقلی است؛ زیرا اینها شیوه و آداب زندگی است و در موقعیت‌های مختلف، تغییر می‌کند ... اما دین نسبت به ارزش‌های مخدوم، آنهایی که زندگی

برای آنها است، حداکثری است؛ یعنی دین، تمام آنها را بیان نموده است. ... بنابراین اخلاق، بی نیاز از دین نیست؛ بنابراین در جامعه جدید، علی‌رغم پیشرفت علوم و عقلانیت، بشریت، بی نیاز از دین نیست؛ زیرا ادراک ارزش‌های مخدوم که مهم‌ترین ارزش‌های زندگی است، نیازمند به دین است.^{۵۶}

آن چه که از گفته‌های وی روشن می‌شود این است که عقل بشر، قدرت درک ارزش‌های مخدوم را ندارد و این دین است که باید این اصول و ارزش‌ها را به ما بیاموزد. بنابراین کارکرد سوم دین در حوزه اخلاق، معرفت‌سنجی نسبت به برخی اصول اخلاقی است. جعفر سبحانی نیز یکی از کارکردهای دین در عرصه اخلاق را کشف برخی اصول اخلاقی معرفی نموده است.^{۵۷} رونالد. م. گرین نیز می‌گوید: «ادیان، قوانین عمل، طریقه استدلال اخلاق و معیار فضیلت را به تفصیل بیان می‌کند.»^{۵۸}

ج. تقویت و پشتیبانی از اصول اخلاقی: کارکرد دیگر دین در عرصه اخلاق، فراهم نمودن پشتوانه و ضمانت اجرایی برای اخلاق است؛ زیرا انسان اگرچه فطرتاً به رعایت اصول اخلاقی، متمایل است، اما در برخی مواقع، شرایط بیرونی و امیال درونی، انسان را به هنجار شکنی هنجارهای اخلاقی وادار می‌کند. در این مواقع، نظام اخلاقی به یک ضمانت اجرایی، نیازمند است تا از اصول او پاسداری نماید. دین، این کارکرد را بر خلاف نظام‌های کنترلی بیرونی به خوبی انجام می‌دهد. علامه جعفری می‌نویسد: «اخلاق بدون اتکا بر خداوند، اساس خود را از دست داده و از ضمانت اجرایی حقیقی برخوردار نخواهد بود.»^{۵۹} شهید مطهری نیز به این مطلب اشاره دارد که:

دین می‌تواند بنیاد اخلاق باشد و از این طریق می‌تواند آن را ضمانت کند! اساساً اگر قرار است اخلاق به‌طور کامل تحقق یابد، باید بر اساس دین و با تکیه به دین باشد. قدر مسلم این است که دین، حداقل به عنوان پشتوانه‌ای برای اخلاق بشری، ضروری است؛ چرا که اولاً، تاریخ و تجربه نشان داده که هر جا دین از اخلاق جدا شده و دین تضعیف گردیده، اخلاق نیز عقب مانده و تضعیف گردیده است؛ ثانیاً، به عنوان مؤید می‌تواند انضباط‌های اخلاقی محکم و پولادین به وجود آورد؛ ثالثاً، به مؤید می‌توان گفت حتی بعضی متفکران که در بحث اخلاق به تأمل پرداخته‌اند به این مسئله اذعان دارند که دین، بهترین پشتوانه

اخلاق است.^{۶۰}

دکتر سروش با این که نقش دین را در درک ارزش‌های خادم، اقلی دانسته، ولی در این مورد می‌گوید:

انسان، موجود خودخواه است و برای جلوگیری از این خصلت، امروزه قانون و نظام‌های کنترلی بیرونی وضع شده، اما این در یک سطح خوب است، اما سطوح خردتری نیز وجود دارد که از قلمرو قانون، خارج است. اما در عین حال، جزء بسیار مهم زندگی است که در صورت عدم سازمان‌پذیری زندگی ما دشوار خواهد شد. برای کنترل این حوزه رفتار و حتی رعایت و اجرای خود قانون، ما به نوعی کنترل درونی که اخلاق تعبیر می‌شود نیاز داریم. و این عنصر اخلاقی از طریق دین به وجود می‌آید. و آن دو رکن مهم که اخلاق از دین می‌گیرد و نقش مهمی در اجرای قوانین اخلاق دارد، عبارت است از: یاد مرگ و یاد خداوند.^{۶۱}

علاوه بر متفکران مسلمان، متفکران دیگری نیز نقش مهمی را برای دین در حمایت و پشتیبانی از اخلاق قائل شده‌اند. گلدنر معتقد است در پی رشد نظام اثباتی در غرب و جدایی اخلاق از دین، اخلاق به شدت تضعیف و بحران زده شده است؛ اثبات‌گرایان برای رهایی اخلاق از بحران، اخلاق مبتنی بر دین دنیوی و علم ایجاد نمودند، ولی موفق نشدند؛ لذا کارکرد گرایان جدید دریافتند که برای حفظ ثبات و نظم جامعه، اخلاق دینی ضروری است.^{۶۲} از نظر ویل دورانت نیز دین حافظ ارزش‌هاست و بدون ضمانت دینی، اخلاق به امر حساب‌گری تقلیل می‌یابد و حس تکلیف از میان می‌رود و هر فرد، تمام هوش و دانش خود را برای ابطال فرامین اخلاقی به کار می‌برد.^{۶۳} ویل دورانت، معتقد است آن چه اخلاق را از دین به مثابه مهم‌ترین ستون آن جدا نمود، گسترش فلسفه و علم در تمدن قدیم و جدید است.^{۶۴} از نظر رونالد. م. گرین، ادیان برای تقویت تعهد به حیات اخلاقی، جهان را در قالب نظامی اخلاقی به تصویر می‌کشند و در نهایت، این نظام را به‌گونه‌ای اصلاح و تلطیف می‌کنند که برای همه، نیل به عالی‌ترین مرحله فضیلت و اخلاق، میسر باشد.^{۶۵} حتی آن دسته از جامعه‌شناسانی که معتقدند اصول اخلاقی بر دین تقدم دارد، باز نقش مهم دین در تقویت، شکوفایی و پرورش اصول اخلاقی را می‌پذیرند.^{۶۶} از نظر نول اسمیت، دین به‌طور غیرمستقیم، نقش شگرفی بر اخلاق دارد؛



زیرا تکالیف و اعمال شاق دینی و ارزش‌های اخلاقی، مانند شکیبایی و از خودگذشتگی را به فرد، القا می‌کند.^{۶۷}

در پاسخ به این پرسش که دین از چه طریقی از اصول اخلاقی، حمایت می‌کند، دو صورت مطرح شده است: صورت اول، توجه دادن به پاداش و کیفرهای اخروی است؛ یعنی افراد، تنها به جهت دستیابی به پاداش و فرار از کیفر اخروی به اخلاق روی می‌آورد. رونالد م. گرین، معتقد است در پاسخ به این پرسش که «چرا باید اخلاقی باشیم؟» سنت‌های دینی، نظامی را مطرح می‌کنند که در آن جزای اخلاقی (پاداش و تنبیه) حتمی است. خداوند به تمام معنا، عادل و عالم به افعال و نیت مردمان است. او با تنبیه بدکاران و پاداش به نیکان، قواعد اخلاقی را تقویت و در مواردی، پاداش و تنبیه را مستقیماً در طول حیات فرد، اعمال می‌کند. اما از آن جا که اختلاف بارز، میان رفتار اخلاقی و تقدیرات دنیوی فرد، وجود دارد، جزای الهی، غالباً به حیطة اخروی، واگذار می‌شود.^{۶۸} از نظر اسمیت، دین از طریق پشتوانه کیفرهای ماورای طبیعی، دلیل موجه برای انجام تکالیف اخلاقی، فراهم و آدمی را به انجام آنها وادار می‌کند.^{۶۹} ساموئل کینگ نیز معتقد است دین از طریق توسل به مجازات‌های ماورای طبیعی در تقویت اصول اخلاقی جامعه، نقش مهمی را ایفا می‌کند.^{۷۰} سروش نیز می‌گوید:

در واقع، آدمی به خداوند به منزله پشتوانه اخلاق نیاز دارد. کثیری از اخلاقیات اگر از طریق دین نرسند، یا از پشتوانه ثواب و عقاب اخروی برخوردار نباشند، مورد قبول و عمل عامه آدمیان قرار نمی‌گیرند.^{۷۱}

در صورت دوم، که ویژه اسلام است - هدف، تحصیل رضایت خداوند است؛ یعنی انسان‌ها صرفاً با انگیزه الهی و اطاعت از دستورات خداوند به انجام دستورات اخلاقی، مبادرت می‌نمایند. در این صورت، انسان‌ها از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت می‌شوند که دیگر محل و موضوعی برای ردائل اخلاقی، باقی نمی‌ماند؛ به عبارت دیگر، اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده از طریق رفع از بین برده می‌شود نه دفع؛ یعنی به فرد، اجازه داده نمی‌شود تا ردائل در دل‌ها راه یابد تا درصدد بر طرف کردن آنها برآیند، بلکه دل‌ها را به گونه‌ای از ارزش‌های دینی و اخلاقی، مملو می‌کند که دیگر جایی برای ردائل باقی نمی‌ماند.^{۷۲} تفاوت این دو صورت در این است که در صورت اول، انسان‌ها، تنها به سبب حق واقعی و کمال اخروی، از اخلاق تبعیت می‌کنند، ولی مکتب اسلام، به سوی حقی دعوت می‌کند که نه ظرف اجتماع، گنجایش آن را دارد و نه آخرت، و آن خدای

متعال است. یعنی انسان‌ها صرفاً به منظور تحصیل رضایت خداوند به قواعد اخلاقی عمل می‌کنند، نه پاداش‌های دنیوی و اخروی.^{۷۳} تا کنون روشن شد که دین، نقش مهمی را در عرصه اخلاق به عهده دارد و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای‌گزین آن شود. چنان‌که برخی، تنها وظیفه دین و سازمان دینی را در جهان امروز، اشاعه اخلاق تلقی نموده‌اند.^{۷۴} و بدون دین، اخلاقی نیز در کار نخواهد بود.^{۷۵}

بی‌کفایتی عقلانیت مدرن در تنظیم نظام حقوقی و اخلاقی جوامع

با توجه به مطالب فوق، ممکن است فردی با استناد به شواهد عینی جوامع مدرن، استدلال فوق را زیر سؤال ببرد و ادعای کفایت عقلانیت در زندگی انسان و بی‌نیازی بشر از دین نماید؛ چنان‌که ابن‌خلدون در عصر خودش با استناد به برخی از جوامع، این اشکال را مطرح نموده است.^{۷۶} یا در نهایت، مستشکل مدعی شود که مطالب فوق، تنها کارآمدی دین را در جامعه مدرن اثبات می‌نماید، نه ضعف عقلانیت مدرن را. اگرچه از دقت در مطالب فوق، ضعف عقلانیت در تنظیم نظام حقوقی و اخلاقی جامعه مدرن، روشن می‌شود، ولی برای تأکید و وضوح بیشتر، چند نکته مطرح می‌شود:

۱. **سلطه خواهش‌ها و امیال نفسانی بر عقل عملی:** علامه طباطبایی معتقد است عقلی که به جعل و وضع قانون می‌پردازد، عقل عملی است، نه عقل نظری که وظیفه‌اش تشخیص حقیقت هر چیز است. عقل عملی مقدمات حکم خود را از احساسات باطنی می‌گیرد که در هر انسانی در آغاز وجودش، بالفعل موجود است. و احتیاج به این‌که فعلیت پیدا کند ندارد، و این احساسات، همان قوای شهویه و غضبیه است، و اما قوه ناطقه قدسیه در آغاز وجود انسان، قوه محض است، و این احساسات فطری، خود عامل اختلال نظام است. نتیجه، این‌که انسان نمی‌تواند با اعتماد به عقل از دین در وضع قانون و شیوه زیستن بی‌نیاز باشد.^{۷۷} علاوه بر آن عقلانیت حاکم بر زندگی مدرن، عقلانیت ابزاری و صرفاً به دنبال تأمین نیازهای مادی انسان است، نه چیزی بیش از آن و شدیداً از خواسته‌های انسانی تبعیت می‌نماید. برای به دست آوردن تمامیت این دلیل توجه به جریان حوادث اجتماعی عصر حاضر، کافی است. جوامع معاصر به جهت فقدان نظام قانونی عام و فراگیر، دچار انحطاط اخلاقی و فساد بشر گردیده و ظلم‌ها و جنگ‌های خانمان برانداز شدیدی، را علیه همدیگر روا می‌دارند. سلطه عقلانیت مدرن، آن قدر زندگی را برای انسان دشوار نموده که ماکس وبر از این وضعیت به «قفس آهنین» تعبیر نموده است.





زندگی انسان و مطابق با مصالح آن از توان عقل فردی و جمعی، خارج است؛ چون اولاً، انسان و به ویژه حیات اجتماعی او بالاترین مجهول است؛ ثانیاً، انسان، دارای حیات اخروی است که عقل، قدرت درک آن را ندارد؛ چون از آن نشئه تجربه ندارد. این جاست که نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی ضرورت خود را می‌نماید.^{۸۳} وی با محور قرار دادن نیازهای اجتماعی، انسان امروز و فردا را بیش از انسان گذشته، نیازمند ایدئولوژی می‌داند. شهید مطهری در این مورد می‌فرماید:

اگرچه بشر از گذشته تا به حال به ایدئولوژی نیازمند بوده است، ولی هرچه زمان گذشته و انسان رشد کرده و تکامل یافته است، این نیاز شدیدتر شده است. در گذشته، گرایش‌های خونی و نژادی و قومی و قبیله‌ای و ملی، مانند یک «روح جمعی» بر جوامع انسانی حاکم بود. این روح به نوبه خود یک سلسله آرمان‌های جمعی - ولو غیرانسانی - به وجود می‌آورد و به جامعه وحدت و جهت می‌داد. رشد تکامل علمی و عقلی، آن پیوندها را سست کرده است. علم به حکم خاصیت ذاتی خود تمایل به فردیت دارد، عواطف را ضعیف و پیوندهای احساسی را سست می‌کند. آنچه بشر امروز - به طریق اولی بشر فردا - را وحدت و جهت می‌بخشد و آرمان مشترک می‌دهد و ملاک خیر و شر و باید و نباید برایش می‌گردد، یک فلسفه زندگی انتخابی آگاهانه آرمان خیز مجهز به منطق و به عبارت دیگر، یک ایدئولوژی جامع و کامل است. بشر امروز بیشتر از بشر دیروز نیازمند به چنین فلسفه زندگی است؛ فلسفه‌ای که قادر باشد به او دل بستگی به حقایق ماوای فرد و منافع فرد بدهد. امروز دیگر جای تردید نیست که مکتب و ایدئولوژی از ضروریات حیات اجتماعی است.^{۸۴}

از نظر مطهری، این ایدئولوژی تنها با وحی تأمین می‌شود. شهید صدر نیز به همین مطلب توجه نموده و در بحث نیاز انسان به دین بر این نکته تأکید دارد که مشکل اساسی بشر معاصر، نظام اصلح اجتماعی است. این نیاز را تنها دین می‌تواند بر آورده سازد.^{۸۵} اگرچه در بیان شهید مطهری و شهید صدر از حقوق و اخلاق، اسمی به میان نیامده، ولی عمومیت بیان آن دو نظام حقوقی و اخلاقی را در برمی‌گیرد. و ضعف عقل را در این دو مورد اثبات می‌نماید.

۳. استفاده جوامع مدرن از آموزه‌های دیانت: مسئله‌ای که از آن غفلت می‌شود، این است که تمام پیشرفت‌های مثبت جهان معاصر، محصول عقلانیت انسان قلمداد می‌شود؛ در حالی که این گونه نیست و دین در این زمینه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم نقش داشته و دارد. علامه طباطبایی، معتقد است اسلام با این که عمری کوتاه داشت و با این که عرصه حکومت آن بسیار تنگ بود، بر مشارق و مغارب عالم، سیطره یافت و تحولی جوهری و ریشه دار در تاریخ بشر پدید آورد؛ تحولی که آثار شگرف آن تا کنون باقی است و از این به بعد نیز باقی خواهد ماند. به نظر علامه، تحول عصر حاضر و عامل تمام تأثیر آن، ظهور اسلام در جهان است.^{۸۶} ایشان در جای دیگر بر اساس اصل وراثت و تقلید می‌فرماید حقیقت امر، این است که این تمدنی که ما فعلاً در جوامع مترقی بشر می‌بینیم، همه از آثار نبوت و دین است، که این جوامع، آن را با وراثت و یا تقلید به دست آورده است. از زمان پیدایش دین در میان بشر، علاقه به اخلاق فاضله و عشق به عدالت و صلاح در بشر پیدا شد؛ چون غیر از دین، هیچ عامل دیگری و هیچ داعی دیگری، بشر را به داشتن ایمان و اخلاق فاضله و عدالت و صلاح دعوت نکرده است. از نظر ایشان، تمدن غرب، محصول آشنایی آنها با قوانین اسلامی و عقب ماندگی کشورهای اسلامی، محصول فاصله گرفتن آنها از اسلام است.^{۸۷} از نظر ماکس وبر و پارسونز، تمام ویژگی‌های مثبت جهان مدرن، مانند اقتصاد، سیاست، علم، هنر، دیوان‌سالاری، نظم، اتحاد، پیشرفت، علم، استقلال و... ریشه در مسیحیت دارد.^{۸۸} اگرچه ممکن است سخن پارسونز نسبت به مسیحیت، مورد قبول نباشد، ولی اصل سخن او راجع به قدرت دین، درست و قابل قبول است.

۴. نادیده انگاشتن حیات واقعی انسان و تقلیل زندگی به حیات مادی: کسانی که مدعی‌اند بشر با اعتماد به عقل و بدون دین می‌تواند زندگی‌شان را سامان بدهند، آگاهانه یا ناآگاهانه، دچار این نقص معرفتی شده‌اند که از یک‌سو، بعد روحی و معنوی انسان را نادیده انگاشته‌اند و از طرف دیگر، دین را ابزار زندگی مادی و جسمانی و نیازهای متغیر انسان، قلمداد نموده و در نتیجه، در پی رشد ابزار مدرن، ایده بی‌نیازی از دین را مطرح نموده‌اند؛ در حالی که نه انسان، منحصر به بعد جسمانی است و نه دین، ابزار تأمین نیازهای جسمانی انسان، بلکه دین در قدم نخست برای تأمین نیازهای معنوی و روحی انسان است. علامه طباطبایی می‌فرماید هدف اصلی در دنیای امروز، بهره‌برداری و بهره‌مند شدن از مزایای حیات مادی و دنیایی است؛ در حالی که اسلام، آن را قبول ندارد؛ زیرا



از نظر اسلام، سعادت، منحصر به لذایذ مادی نیست، بلکه مدار آن وسیع‌تر است و تنها یک ناحیه آن برخوردار از لذات زندگی مادی است و ناحیه دیگرش، برخوردار از سعادت اخروی است و زندگی واقعی نیز همان زندگی اخروی است. از نظر اسلام، سعادت دنیوی و اخروی، جز از طریق دعوت و گرویدن به توحید ناب، حاصل نمی‌شود.^{۸۹} در جای دیگر نیز علامه طباطبایی می‌فرماید ملاک تشریح دین اسلام، کمال و رشد روحی و جسمی با هم است و در پی سعادت مادی و معنوی انسان است؛ لازمه این سخن، آن است که وضع انسان اجتماعی متکامل به تکامل دینی، معیار قرار گیرد، نه انسان اجتماعی متکامل به صنعت و سیاست تنها.^{۹۰} علامه محمد تقی جعفری با تقسیم حیات به طبیعی و معقول می‌گوید انسان در سامان دادن زندگی طبیعی نه تنها نیاز به دین ندارد، بلکه دین در برخی مواقع، مزاحم آن نیز است. آن چه انسان را به دین نیازمند می‌نماید، حیات معقول و طیبه است که در آن انسان به کمال نهایی دست می‌یابد و ظرف تحقق آن نیز آخرت است. بنابراین، هدف غایی دین، ساختن زندگی معقول است و اگر این هدف، نادیده انگاشته شود و زندگی طبیعی، مقدم شود استفاده ابزاری از دین است؛ چنان که آنهایی که حیات طبیعی را مقدم داشته‌اند، از دین و سایر ارزش‌ها، استفاده ابزاری نموده‌اند.^{۹۱} با توجه به مطلب فوق نمی‌توان با استناد به جوامع مدرن یا برخی جوامع دیگر، کفایت عقل را در سامان دادن زندگی انسان اثبات نمود؛ چون انسان با اعتماد به عقل، تنها توانسته به گونه‌ای زندگی‌شان را سامان بدهد که چند روزی نیازهای مادی‌شان را تأمین نماید؛ حال آن که از سامان دادن به زندگی حقیقی انسان عاجز است. و افزایش سلطه عقلانیت مدرن از این جهت، انسان را بیش از گذشته، نیازمند به دین نموده است.

جمع بندی و نتیجه گیری

پس از تحقق یافتن روشنگری ادعا می‌شد که دیگر عصر دین به پایان رسیده؛ زیرا دین مربوط به دوران کودکی و صغارت بشر بوده است. ولی بعد از مدتی سلطه عقلانیت و کنار رفتن دین از عرصه حیات انسانی، مجدداً دین در حال برگشتن در متن زندگی انسان‌هاست. این برگشت مجدد، نشانه ضعف و ناتوانی عقلانیت مدرن است. عقلانیت مدرن، نه تنها قدرت پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی و بنیادی انسان را نداشته و ندارد، بلکه در سطح فردی و اجتماعی، بحران‌های را به وجود آورده که بشر را شدیداً تشنه دین نموده است. در این نوشتار از طریق بررسی نیازمندی جامعه مدرن به دین در عرصه اخلاق و

حقوق، ضعف عقلانیت در سامان دادن این دو حوزه روشن شد. با توجه به اهمیت فراوان اخلاق و حقوق در زندگی مدرن و پیچیده شدن روابط اجتماعی، نیاز به دین نیز بیش از گذشته تشدید می‌شود. برای اثبات مدعای فوق، مطالب دیگری، مانند تأثیرپذیری عقل عملی از هواهای نفسانی انسان، توجه به مشلات ناشی از سلطه عقلانیت مدرن، مجهول بودن حیات انسانی، تأثیر دین در ویژگی‌های مثبت جهان مدرن و نادیده انگاشته شدن ابعاد حقیقی انسان در جهان مدرن نیز مطرح شد. بنابراین، این ادعا که دین در جامعه مدرن، کارایی ندارد باطل می‌شود؛ چنان که بسیاری از دین‌پژوهان از این ایده، دست کشیده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: آزبون، پیتز، «مدرنیته؛ گذار از گذشته به حال»، در: *مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه حسینعلی نودری (تهران: نقش جهان، ۱۳۷۹) ص ۶۵ و حقیقی، شاهرخ، گذار از مدرنیته (تهران: نشر آگه، چ اول، ۱۳۷۹) ص ۱۳.
۲. ژولین فروند، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (تهران: رایزن، ۱۳۶۸) ص ۲۱۴ و دیوید لایون، *پسا مدرنیته*، ترجمه محسن حکیمی (تهران: انتشارات آشیان، چ اول، ۱۳۸۰) ص ۴۹ و حقیقی، پیشین، ص ۱۴.
۳. علی‌رضا شجاعی‌زند، *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی* (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱) ص ۱۳۵.
۴. تالکوت پارسونز، «ساخت‌های منطقی «جامعه‌شناسی دین» ماکس وبر»، در *عقلانیت و آزادی*، ترجمه یدالله موقن و احمد تدین (تهران: هومس، ۱۳۷۹) ص ۴۵-۴۶.
۵. پیترال برگر، «موج تازه سکولارزدایی از جهان: دورنمایی جهانی»، در *افسول سکولاریسم* (تهران: نشر بنگاه، ۱۳۸۰) ص ۳۳.
۶. ر.ک: ویلم، ژان پل، *جامعه‌شناسی ادیان*، فصل سوم، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: انتشارات تبیان، ۱۳۷۷).
۷. موریس باربیه، *دین و سیاست در اندیشه مدرن*، ترجمه امیر رضایی (تهران: نشر قصیده-سرا، ۱۳۸۴) ص ۱۳-۱۴.
۸. جولی اسکات و آیرین هال، *دین و جامعه‌شناسی*، ترجمه افسانه نجاریان (تهران: نشر رسش، ۱۳۸۲) ص ۸۵.
۹. امیل دورکیم، *صور بنیانی حیات دینی*، ترجمه باقر پرهام (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳) ص ۹۵ و ریمون آرون، *سیر مراحل اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱) ص ۳۹۶.



۱۰. امیل دورکیم، پیشین، ص ۵۸.
۱۱. دوکولانز، فوستیل، دین و تمدن قدیم، ترجمه نصرالله فلسفی (تهران: کیهان، بی تا) ص ۴۲.
۱۲. ویل دورانت، درآمدی بر تاریخ تمدن، جمعی از مترجمین (تهران، شرکت سهامی، ۱۳۶۵) ص ۲۱۱.
۱۳. ریچارد مونیچ، «تمایز، عقلانی شدن، ادغام: تولد جامعه مدرن»، ترجمه منصور انصاری در: *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ویراسته مالکوم واترئیز (تهران: نقش جهان، ۱۳۸۱) ص ۴۱۵.
۱۴. پارسونز، «اصول عام تکامل در جامعه»، ترجمه منصور انصاری در: *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ویراسته مالکوم واترئیز (تهران: نقش جهان، ۱۳۸۱) ص ۳۰۳.
۱۵. همان، ص ۲۹۸.
۱۶. همان، ص ۲۹۸.
۱۷. همان، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.
۱۸. همان
۱۹. همان
۲۰. «لما لم یکن الانسان بحیث یستقل وحده بأمره نفسه إلا بمشاركة آخر من بنی جنسه، و معارضته و بمعاوضته تجربان بینهما یفرع کل واحد منهما لصاحبه عن مهم لو تولاه بنفسه لإزدحم علی الواحد کثیر، و کان مما یتعسر إن امکن و جب ان یكون بین الناس معامله و عدل یحفظه شرع یفرضه شارع متمیز بالاستحقاق الطاعه الاختصاصه بآیات تدل علی أنها من عند ربه، و جب ان یكون للمحسن و المسئ جزاء عند تقدیر الخبیر» ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبیها* (قم: نشرالکتاب، ۱۴۰۳ هـ ق) ص ۳۷۱-۳۷۲.
۲۱. «الانسان غیر مُکْتَف بذاته فی الوجود و البقاء لأن نوعه لم ینحصر فی شخصه فلا یعیش فی الدنیا الا بتمدن و اجتماع و تعاون فلا یمکن وجوده بالانفراد. فافترقت اعداداً و اختلفت احزاب و انعقدت ضیاع و بلاد فاضطروا فی معاملاتهم و مناکحاتهم و جنایاتهم الی قانون مرجوع الیه بین کافته الخلق یحکمون به بالعدل و الا تغالبوا و فسد الجمیع و انقطع النسل و اختلف النظام لما جبل علیهِ کل احد من ان یشتهی لما یحتاج الیه و یغضب علی من یزاحمه فیهِ و ذلك القانون الشرع و



لابد من شارع یعیّن لهم منهجاً یسلکونه لانتظام معیشتهم فی الدنیا و یسنّ لهم طریقاً یصلونه به الی الله و یفرض علیهم ما یدکرّهم امر الآخرة...» صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه، به تصحیح، تعلیق و مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶) ص ۳۵۹-۳۶۰.

۲۲. «والغرض فی الخلیقة سیاقه الجمیع الی جوار الله و دار کرامه لشمول رحمته. و الانسان کما مر غلب علیه حب التفرد و التغلب و ان انجرّ الی هلاک غیره، فلو ترک الأمر فی الأفراد سُدّ من غیر سیاسته عادله و حکومته آمره زاجرة فی التقسیمات و التخصیصات لتشاوشوا و یقاتلوا، و شغلهم ذلك عن السلوک و العبودیة و انساهم ذکر الله.» همان، ص ۳۶۳.

۲۳. سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی (قم: انتشارات جامعه مدرسین، بی تا) ج ۲، ص ۱۷۵-۱۸۰ و ۱۹۶-۱۹۷ و طباطبایی، اسلام و اجتماع (قم: انتشارات جهان آرا، بی تا) ص ۱۹.

۲۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲ (تهران: صدرا، ۱۳۷۴) ص ۴۷ و ۱۷۲.

۲۵. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۱۲ و روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی (قم: انتشارات بعثت، بی تا) ص ۴۶-۴۷، و عبدالله جوادی آملی، انتظار بشر از دین (قم: اسراء، ۱۳۸۰) ص ۴۲.

۲۶. مصطفی ملکیان، «معنویت گوهر ادیان»، در: سنت و سکولاریسم (تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱) ص ۳۱۵.

۲۷. لوئیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۰) ص ۲۰۰.

۲۸. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب (تهران: شرکت سهامی، ۱۳۷۱) ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۲۹. الکسی دوتوکویل، دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم (تهران: زوار، ۱۳۴۷) ص ۵۹۵.

۳۰. به نقل از موریس باربیه، پیشین، ص ۳۳۴.

۳۱. همان، ص ۱۴۰-۱۴۴ و ۱۵۰ و ۷۰.
۳۲. رک: ایوانز، تی. دیوید و دیگران، «بررسی مجدد رابطه دین و جرم: اثرات دین، کنترل های غیر دینی و محیط اجتماعی بر بزهکاری بزرگسالان»، ترجمه علی سلیمی در مجله حوزه و دانشگاه (ش ۲۳ تابستان ۱۳۷۹)، ص ۱۴۲_۱۷۹.
۳۳. یان رابرتسون، درآمدی بر جامعه شناسی، ترجمه حسین بهروان (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴) ص ۳۳۶.
۳۴. علی سلیمی و محمد داوری، جامعه شناسی کجروی (قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰) ص ۵۷۹.
۳۵. رونالد.م. گرین، «اخلاق و دین»، در: فرهنگ و دین، ترجمه صادق لاریجانی، ویراسته میرچالباد (تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴) ص ۵ و ۶.
۳۶. همان، ص ۱۰.
۳۷. نول اسمیت، پاتریک.هه، «دین و اخلاق» در مجله پژوهش های قرآنی، ترجمه علی حقی (ش ۱۳-۱۴ بهار و تابستان ۱۳۷۷) ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
۳۸. گلدنر، بحران جامعه شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳) ص ۲۹۹.
۳۹. همان، ص ۳۰۶ و ۳۰۸-۳۰۹.
۴۰. همان، ص ۳۱۰.
۴۱. همان، ص ۳۱۱.
۴۲. مصطفی ملکیان، راهی به راهی (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱) ص ۲۳۹.
۴۳. تی.بی. باتومور، جامعه شناسی، ترجمه سیدحسین کلجاهی و سیدحسن منصور (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰) ص ۲۸۱.
۴۴. همان، ص ۲۱۲-۲۱۴ و ۲۰۴ و ۲۰۵.
۴۵. نول اسمیت، پاتریک.هه، پیشین، ص ۱۶۹، و رک: گرین، رونالد.م.، پیشین، ص ۱۷.
۴۶. محمدتقی جعفری، اخلاق و مذهب (بی.بی.تا، ۱۳۵۴) ص ۵۸ و همو، فلسفه اخلاق، ۲۰۱



- تدوین عبدالله نوری (قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۶) ص ۲۵۲.
۴۷. رک: قدران قراملکی، محمد حسن، «کارکرد دین در انسان و جامعه»، در *مجله قبسات* (س ۸، ش ۲۸ تابستان ۱۳۸۲) ص ۱۶۳-۱۶۶.
۴۸. همان، ص ۱۶۴-۱۶۵.
۴۹. گرین، رونالد.م.، پیشین، ص ۱۴.
۵۰. همان، ص ۱۵ و رک: کاپلستون، فردریگ، *تاریخ فلسفه*، ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر برزگر (تهران: سروش و انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵) ص ۳۴۸.
۵۱. گلدنر، پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۴.
۵۲. مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۳، ص ۴۰۰، و همو، *مجموعه آثار*، ج ۲، ص ۲۷۹، ۲۸۶ و ۲۹۰.
۵۳. عبدالکریم سروش، «خدمات و حسنات دین»، *مجله کیان* (س ۵، ش ۲۷ مهر و آبان ۱۳۷۴) ص ۹، ۱۰ و ۱۵.
۵۴. همو، *حکمت و معیشت*، ج ۲ (تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶) ص ۲۵۸.
۵۵. جعفر سبحانی، «ارتباط دین و اخلاق» در *مجله کلام اسلامی* (ش ۲۹، ۳۰، ۳۱ سال ۱۳۷۸) ص ۷.
۵۶. سروش، «خدمات و حسنات دین»، پیشین، ص ۵-۶.
۵۷. سبحانی، «ارتباط دین و اخلاق»، پیشین، ص ۶.
۵۸. گرین، پیشین، ص ۴۶.
۵۹. محمدتقی جعفری، *تقد افکار راسل* (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۲۴۸.
۶۰. مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۲، ص ۲۹۱.
۶۱. سروش، «خدمات و حسنات دین»، پیشین، ص ۱۰.
۶۲. گلدنر، پیشین، ص ۳۰۵-۳۰۶.
۶۳. دورانت، *لذات فلسفه*، پیشین، ص ۴۴۴.
۶۴. دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۲، جمع مترجمین (تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸) ص

۲۶۲.

۶۵. گرین، رونالد.م.، پیشین، ص ۴۶.

۶۶. ساموئل کینگ، *جامعه شناسی*، ترجمه مشفق همدانی (تهران: انتشارات سیمرخ، ۱۳۵۳)

ص ۱۴۰.

۶۷. نول اسمیت، پاتریک.هه، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۶۸. گرین، پیشین، ص ۴۶.

۶۹. نول اسمیت، پیشین، ص ۱۷۴.

۷۰. کینگ، پیشین، ص ۱۴۱.

۷۱. سروش، حکمت و معیشت، ج ۲، پیشین، ص ۱۳۲.

۷۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، پیشین، ص ۵۳۳، ۵۳۵ و ۵۳۹ و محمدتقی مصباح، *اخلاق در*

قرآن، ج ۱ (قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶) ص ۱۱۵-۱۱۶.

۷۳. طباطبایی، همان، ص ۵۴۲.

۷۴. کینگ، پیشین، ص ۱۴۱.

۷۵. محمدتقی جعفری، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲۵، (تهران: دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۷۹) ص ۹۷-

۹۹.

۷۶. ابن خلدون، *مقدمه*، ج ۱، ترجمه پروین گنابادی (تهران: شرکت انتشارات علمی -

فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۸۰.

۷۷. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۲۲۲.

۷۸. جورج ریتزر، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: شرکت

انتشارات عملی، ۱۳۸۰) ص ۲۰۲-۲۰۳.

۷۹. مارتین هایدگر، «*فقط خدایی می تواند ما را نجات بدهد*»، در ابوریحان، فارابی و

هایدگر، ترجمه آرامش دوستدار (تهران: سازمان چاپ و انتشارات).

۸۰. دان کیویت، *دریای ایمان*، ترجمه حسن کامشاد (تهران: طرح نو، ۱۳۷۶) ص ۱۶-۱۸ و

۴۴ و ۴۷ و ۲۳۳.

۸۱. دیویدری گریفین، *خدا و دین در جهان پسا مدرن*، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی (تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۸۱) ص ۱۳۱-۱۳۶.
۸۲. استیو سیدمان، «سامان اخلاقی و بحران اجتماعی در فرهنگ مدرن»، ترجمه محمدی، ویراسته در: *این، اینجا، اکنون*، ص ۱۵۷. و.ر.ک. تورن، آلن، *تقد مدرنیته*، ترجمه مرتضی مدیها (تهران: نشر گام نو، ۱۳۸۰) ص ۱۱۱-۱۱۲ و ۱۶۴-۱۶۵ و بل، دانیل، *آینده تکنولوژی*، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۸۳. مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، پیشین، ص ۵۱-۵۵.
۸۴. همان، ص ۵۶.
۸۵. محمد باقر صدر، *اقتصادنا* (قم: المجمع العلمی الشہید صدر، ۱۴۰۸) ص ۳۷۵.
۸۶. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۴، پیشین، ص ۱۵۷.
۸۷. همان، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۶.
۸۸. گلدنر، پیشین، ص ۲۸۴ و هیوز، *آگاهی و جامعه*، ترجمه احمد تدین (تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۶۹) ص ۲۸۶.
۸۹. طباطبایی، المیزان، ج ۴، پیشین، ص ۱۷۱-۱۷۲.
۹۰. همان، ج ۲، ص ۱۹۹.
۹۱. جعفری، محمد تقی، *فلسفه دین*، تدوین جمعی نویسندگان (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۶) ص ۱۲۵-۱۲۶.

